هو تعالیٰ

العلی الاعلیٰ

در

ستایش صدر اعظم

و مدار افخم و دستور اکرم نواب محمد

مظہر الدین خان رفعت جنگ بشیر

الدولہ عمدۃ الملک اعظم الامرا امیر

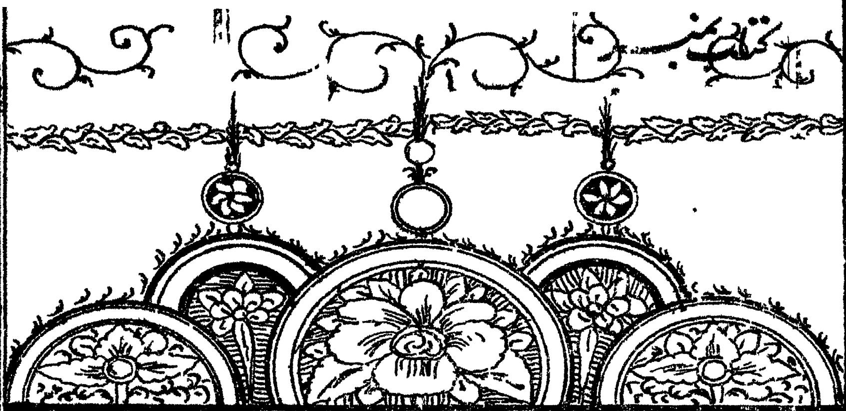
اکبر آسمان جاہ بہادر مدار المہام

سرکار عالی دام اقبالہ و زاد اجلالہ

من قال آمین ابقی اللہ مہجتہ

فان ذلک دعا یشمل البریا





بسم الله الرحمن الرحیم

آسمان جاه و تمکین را عیان کرد آسمان | فخر زمان را هویدا این زمان گرد آسمان
هر چه بینی از تقالیب زمان بر روی کار | جمله را گویند مردم کاین وان گرد آسمان
بر زمین بی آسمان کی آسمانی بوده است | حالیا ایجاد دیگر آسمان گرد آسمان
آسمان جاه و عزت آفتاب شرع و عقل | عرش قدری کش همی صدر جهان گرد آسمان
آسمان گردیده وهی چرخ بنیاد از گردش | این زمینی آسمان را کامران گرد آسمان
آسمان را هست در برج شمس و این را بیت شمس | شمسی از روز ازل زین خاندان گرد آسمان

آسمانی ساخت او را که همین خورشید را / در یکی از صد هزار ایوانش نهان گردان آسمان

از زحل دربان نمودش جای یک هندو غلام / وانکه‌اش مریخ را یک قهرمان گردان آسمان

شمس را امنبر نمود و مشتری را یک خطیب / از برای ذکر نامش خطبه‌خوان گردان آسمان

ز عطارد ساخت در دربار دربانش دبیر / زهره را خنیاگر از رامشگران گردان آسمان

چون قمر آمد مربی جملهٔ ماتحت را / ضمن ایلش با قران جاودان گردان آسمان

زان نسیم گرد رخش این آسمان نیلگون / که برای ما کنون حصنی عیان گردان آسمان

حصن منیع و حصین سور حصانی رزین / قلعهٔ آهن برای دوستان گرد آسمان

قهر او از بهر اعدایش یکی سوط عذاب / هر طرف همچون بلای ناگهان گردان آسمان

مهر و قهرش را چو سنجیدیم در میزان عقل / مهر وی را غالب اندر امتزان گردان آسمان

ما و او هم سن و از عهد قدیم هستیم عارف / حق نگه دارد که وی را قدردان گردان آسمان

قدردان جمله خویش وتبار و داعیان
گرد عالیش رتبه فرق فرقدان گردآسمان

قصعه را گر مساکین است در دریوزه کی
پیش بدلش هر زبان گشکولسان گردآسمان

دب اصغر راهمی چون دب اکبر در حجاب
بر بجان دشمنش شمشیر زبان گرد آسمان

گرد ذات الکرسی او را آیت الکرسی بحفظ
حفظ وی تنها نه ما را حفظ جان گردآسمان

گرچه خود رکن رکین پادشاهی بود لیک
باوزارت سلطنت را توامان گردآسمان

منتخب فرمود از کل امیران حضور
زانکه او را پیش از اینها امتحان گردآسمان

می نهد پیش آنکه او را از تمام اولیا
کارپرداز نظام و کاردان گرد آسمان

هرچه اول کرد کرد ولیکن اینک کار را
بر مراد مخلصین و داعیان گرد آسمان

در درچه شاهین دو پر را از جمله داور گر
فخر دوران گرد و از وی امتنان گردآسمان

ابر همان قدر بایست از بیع و ازوید
مشتهر از باختر تا خاوران گرد آسمان

الحق آصفجاه را دیجاه شخص آمد وزیر
این تا آخی زانکه به چپان گرد آسمان

گاه باشد گر تقاضای کواکب یکعمل
وفق خاطر در تعامل بی زیان گرد آسمان

این وزارت گرچه شان عالی الشان تو نیست
لیکن این خدمت ترا چون چاکران گرد آسمان

تا که او را هم کنی در سلک سرکاران خویش
این وزارت را بشخصت اقتران گرد آسمان

حالیا چون کار دولت بسته بر فتراک تست
پیش و پست فتح و نصرت را دوان گرد آسمان

جمله احکام ترا چون خون بشریان بر دواند
بهر حکامت ز احکامت روان گرد آسمان

باش تا بر مسند عزت بمانی همچو قطب
بی تزلزل بی تحول گشت چنان گرد آسمان

هر چه خواهی وفق خاطر خواه تو گردد سپهر
خویشتن را بهر عزمت فیلبان گرد آسمان

از برای ارتقایت بر سماء اعتلا
سعد و اقبال و ظفر را نردبان گرد آسمان

خویش را گرچه هستی آصفجاه را صهر عزیز
لیک با آصفجهت پیش همعنان گرد آسمان

هم عنانی در قطار رسم شاهست و وزیر — ورنه بهر او تو را از چاکران کرد آسمان

چاکرانت را رسد درگاه حرم اندر جهان — اینکه گویم هر یکی را قهرمان کرد آسمان

زانکه در دار امانت شهریاری از قدیم — صیت بخشایش گران تا آن گران کرد آسمان

ای قشیر الدوله میری کاسمان جاهت خطاب — با حضور خویش را همداستان کرد آسمان

آسمان کرد دیگامت هر زمان در سیر او — خویش را بهر یکی [illegible] کرد آسمان

البشاره البشاره کاعتلایت در جهان — مشتهر در فرقتین انس و جان کرد آسمان

گر مداری بر مهام و در جهه قطبی کرام — جمله انصار را بیت [illegible] سان کرد آسمان

بسکه وسعت هست در نطع تو هر روز [illegible] — خویش را بر خوان تو [illegible] مهمان کرد آسمان

میهمانان ترا تا کامشان گردد فلک — بهر صلاح شئون خود میزبان کرد آسمان

هست هر شش صوبه دکهن بر ابیت مقترن — رای و فاق تو را بهر [illegible] کرد آسمان

خیرخواهی حضور اقدس علی زتو … آنچنان آمد که گوی از کسان گرد آسمان

این وزارت را بهندو و مسلمان داده مد … هر دو را بحر وزارت امتحان گرد آسمان

جز تو چون لایق ندید این منصب از بهر تو بخشیده … خلق را مرهون قید امتنان گرد آسمان

ما زد این منصب بتو فی تو منصب جان تو … شخص جاه هست راز اول نکته دان گرد آسمان

شهنشه و داند میران بر چو تو باید روا ست … نی برای هر خسی کش سرگران گرد آسمان

بنده را در مدح تو خاقانی این عصر ساخت … حیدرآباد و کهن را شیروان گرد آسمان

می نگویم در عدالت بر عدالت کس نشد … لیک میگویم [illegible] نوشیروان گرد آسمان

[illegible] فضل و عدل و [illegible] و اصل و نسل تو … [illegible] جهان [illegible] قیروان [illegible] گرد آسمان

بیت شمس [illegible] از وجود [illegible] … [illegible] گرد آسمان

شمس اقبال تو [illegible] … وان شعاعی [illegible] گرد آسمان

ملک آصفجاه آمد پیر گردد هر زمان تو — بخت او را برکت داد از سر جوان گرد آسمان
بهر رعایایش تو تخم کرد تا شخصت کاشت — ملک ویرا عدل تو به از جهان گرد آسمان
بسکه شیرین است مدح تو قلم نی شکر است — یا که شکر ریزیم اندر زبان گرد آسمان
من نه قنادم ولی قند مکرر در کلام — از مدیحت بیقیاس و بیگمان گرد آسمان
هر گیاهی را ز نیک معدن برویاند سحاب — از شکر این صفحه را شکرستان گرد آسمان
چون مگس زین مست شد در وقت تحریر مدیح — از ثریا بر ثنایم پشه ران گرد آسمان
من کیم ور آسمان فضل فردی بی بدل — که ز عرشم کرسی گوهر نشان گرد آسمان
چون کنم جا عرشهٔ منبر بذکر احتلات — بینی از بهر عصا از کهکشان گرد آسمان
اطلس چرخم برای عظمت دامان جبا ب — بانی آنکه مرا توصیف دان گرد آسمان
چونکه لایق دید شانت را برای ابیات ازازل — چون منی را مادح و وصاف خوان گرد آسمان

بهر تحریر مدیحت از کراس نه رواق / خویشتن را از کواکب زرفشان گرد آسمان

مادح و داعی اصحاب تو را مردان نمود / دشمنانت را شماره در زبان گرد آسمان

آری آری زین صفت باشد سزا آن تو را ست / دشمنت را چشم و دیده قلتبان گرد آسمان

شکر کن کامروز در این عهد با یک نه خلق / همچو ذات انبیا شخصیت شبان گرد آسمان

هست وسلام از فر شوکت عزم کلک هست / که تو را دستور ترفیه امان گرد آسمان

هر چه مضمون نو و الفاظ چست شعر نغز / هست آنها را نشانه با غلان گرد آسمان

بین قصیده آسمان آسمان را چون گوی / در بحر شعرم گهر ثمان گرد آسمان

من هم از یوسف خزان مداح اوصاف تو ام / رشته نظم کلافه ریسمان گرد آسمان

تو تو نظم مرا بستد اشعار عنبر / بهر گردن بند خود عقد جمان گرد آسمان

بر خلوق خلق کلکم را شکسته نمود / لیقه را خوشبوتر از ضیمران گرد آسمان

از رخ و فرزین و پیل و شاه و بیدق حرف   تا بر این قطع جهانت کامران گردد آسمان

شاه از رخ سوی تو بنمود از فرزان عقل   با کلنا فت داد و پلیت اودوان گردد آسمان

حالیا آ با عتبار رست داد نظم [illegible]   هم بطوعت خویشتن را بنده سان گرد آسمان

معذ[illegible] دان وقت و از [illegible] فرید و خویش   آنچنان کن کت بدوران آنچنان گرد آسمان

آسمان [illegible]   کاسمانی و نورانی [illegible] دوان گرد آسمان

از [illegible]   گر قدمیت در سخا گوهر فشان گرد آسمان

[illegible] تو شود   ناتوان کلکت تو با تاب توان گرد آسمان

[illegible]   واندر او افتاده فرش زعفران گرد آسمان

[illegible]   این خلف را مفتخر این دودمان گرد آسمان

[illegible]   ذات پاکت را وزیر مهربان گرد آسمان

کلک طوطی را به هندوستان برای مدح تو　　طوطی شکرشکن شیرین‌زبان گردد آسمان

تا رطب چیند ز نخل وصف تو با نوک فضل　　همچو من بلبل یکی رطب اللسان گردد آسمان

تا با نداد و با ضداد از تقابل با تضاد　　از تباین نیستی نیسان بیان گردد آسمان

تا عموم و تا خصوص مطلق و من وجه هست　　تا که زین اربع نسب فرق نهان گردد آسمان

زهی که اقبال تو را پابند گر تحت فرمان　　از ستور عرش اعظم سایه‌بان گردد آسمان

باش بهر حضرت محبوب علی شه هم وزیر　　تا که گویم شاه را صاحبقران گردد آسمان

داعی شاهم که گردد آسمان برخواهشش　　چون مرا بر آسمان همکلان گردد آسمان

از دعایم شاه با عمر درازند بخت‌بان　　خویش را بهر شکی یار دوستان گردد آسمان

دوستان و دشمنانت راهی با نفع و ضرر　　از جنابت مایهٔ سود و زیان گردد آسمان

پس ببخشا سود و کن ازما زیان در ضرر　　زانکه در مدح تو با هم رطب البیان گردد آسمان

زن بچشم دشمنانه تیر از شصت تو　　چون عدارا با بیت با [illegible] گردد آسمان

هو

من

الداعي لدوام

الدولة الآصفية دامت

بمن خالق البرية والساعي لخير وزيره

الأعظم في رياسته العلية أقل

السادات والعلما

علي بن

أبو

الحسن الموسوي الشوشتري

١٣٠٨ھ